

گفتگو با فاطمه میلانی، کارآفرین و آموزگار سخت کوشی که اعتقاد دارد معلم وقتی سر کلاس می رود باید از نظر روحی و جسمی آمادگی لازم را داشته باشد

معلم باید صدبرگ هنر را از بر باشد

هاشمی - من هیچ وقت خانم جمعی، معلم مهربان کلاس اول ابتدایی خود در مدرسه فلق، را فراموش نمی کنم. او برای من یک جفت کفش کتانی سفید خریده بود که یک روز در شلوغی های شله خوری مسجد محل گم شد. خیلی ها مثل من از یک معلم در طول سال های تحصیلشان خاطره دارند، بخصوص بچه هایی که خانم میلانی معلم آن ها بوده است. خانم میلانی ۲۶ سال است که از همه چیز خود گذشته است تا برای دانش آموزانش یک اتفاق جدید را رقم بزند، به آن ها درست زندگی کردن یاد بدهد و، با آموزش هنر های مختلف، کاری کند که آنان بتوانند، هر وقت که لازم شد، با استفاده از همان هنر، زندگی بهتری را تجربه کنند. کاش می شد معلمانی مثل خانم میلانی را تکثیر کرد تا بچه های زیادی روش درست زندگی کردن را بیاموزند. با او درباره بچه های گلشهر، معلمی و روش کارآفرینی اش گپ زده ایم.

۱ بچه ها باید راه زندگی کردن ایدئال را یاد بگیرند

فاطمه میلانی هستم، کارمند آموزش و پرورش، و مدیر مدرسه ابتدایی پسرانه آرمان در خیابان آوینی (گلشهر)، من متولد ۱۳۵۰ هستم و از سال ۱۳۷۰ است که با آموزش و پرورش همکاری می کنم. مدرسه آرمان امسال تازه تأسیس شده است و من مدیر شیفت پسرانه این دبستان هستم. تحصیلات نگارگری، کارشناسی برنامه ریزی علوم اجتماعی و کارشناسی ارشد علوم سیاسی دارم. به دلیل اینکه عاشق بچه ها هستم، اول رفتم مامایی خواندم. دو ترم مامایی خواندم که بنا به دلایلی نشد آن را ادامه بدهم. رفتن به رشته مامایی هم به دلیل مشکلاتی بود که مردم آن زمان در رابطه با تولد بچه ها داشتند. به نظر من، فرقی نمی کند که شما مدیر پسر ها باشید یا دختر ها، من خیلی دوست دارم که به بچه ها خدمت کنم و تفاوتی نمی کند که آن ها دختر باشند یا پسر، بچه ها باید آموزش ببینند، آن ها باید یاد بگیرند که چگونه در جامعه زندگی کنند و راه زندگی کردن ایدئال را یاد بگیرند.

۲ کمک به مردم انگیزه من برای بالا بردن توانایی هایم شد

دیدن مشکلات مردم در زمانی که من در مناطق محروم خدمت می کردم برای من یک انگیزه می شد که دنبال یاد گرفتن هنر های مختلف بروم و تلاش کنم توانایی های خود را در بخش های مختلف بالا ببرم. یک سال در یک روستا در اطراف مشهد خدمت می کردم. یکی از خانم های روستا می خواست زایمان کند. فشار این خانم بالا رفت و شرایط خیلی اورژانسی شد. دیدن این شرایط باعث شد که من بروم آموزش کمک های اولیه یاد بگیرم تا، اگر در آینده این مسئله پیش آمد، بتوانم کاری کنم. یک بار دیگر در روستایی که من معلم بودم فرهنگ این بود که دختر خانم ها تا کلاس پنجم بیشتر درس نمی خواندند و آن ها بلافاصله بعد از اتمام کلاس پنجم عروس می شدند. یکی از دانش آموزان من عروس شد و چون خانواده او توانایی مالی فرستادن عروس به آرایشگاه را نداشتند من شش ماه دوره آرایشگری رفتم و این کار را یاد گرفتم تا، اگر در آینده با این موقعیت روبه روم، بتوانم کمک کنم.

